



雖然心裡充滿了對你的愛意，

但還是希望你能幸福。

只要你能幸福就好。

# The Star Around The Sun

**"ستاره ای به دور خورشید"**

**مترجم: sehun**

فصلهای دیگر این رمان را میتوانید از سایت مای انیمه دانلود کنید.

**کپی و انتشار این ترجمه غیرقانونی می باشد.**

آدرس سایت: [Myanimes.ir](http://Myanimes.ir)

کانال تلگرام: [@myanimes](https://t.me/myanimes)

برای ارسال انتقادات و پیشنهادات در مورد این رمان میتوانید با کانال تلگرام

[@Ohsehun\\_ir](https://t.me/Ohsehun_ir) در ارتباط باشید.

## فصل نود و یک

آخرین بار شینگ چنگ ژو تیانجی را در مراسم عروسی چن هایان دیده بود. در آن زمان، او یکی از ساقدوشهای چن هایان بود.

وضعیت ژو تیانجی در واقع کمی ناجور بود. او قبلاً یکی از چهره های درجه یک در تلویزیون بود، که در تعداد زیادی از درام های تلویزیونی با رتبه بالا بازی کرده بود، اما پیشرفت زیادی در صنعت فیلم نداشت.

او این بار ظاهری خاص داشت و نقش گاعو های را بازی می کرد. خوشبختانه، اگرچه صحنه های گاعو های خیلی سنگین نبودند، اما او شخصیت مهمی بود که کل داستان فیلم را پیش میبرد. ژو تیانجی آن سال سی و دو سال داشت و خوش تیپ بود.

او در این فیلم نقش گاو های، معلم پیانو کیان کیان را بازی میکرد. او همیشه یک ژاکت نرم و گشاد پوشیده بود و یک جفت عینک می زد که هم ملایم و هم ظریف به نظر می رسید.

ژو تیانجی هم خودش فرد مهربانی به نظر می رسید، او هیچ گونه تظاهری نمی کرد و بسیار راحت بود. در اولین روزی که به گروه ملحق شد، کل بازیگران و گروه را به صرف چای عصرانه دعوت کرد. همه دختران خدمه او را بسیار دوست داشتند و شینگ چنگ حتی یوان چیان را دید که بی وقفه در حال صحبت کردن با او لبخند می زد.

شینگ چنگ همچنین فکر می کرد که ژو تیانجی آدم خوبی است .

در صحنه ای که او در مقابل ژو تیانجی بازی میکرد، چیان چنگ جین توسط طلبکارها تحت فشار قرار گرفت تا پولی را که به آنها بدهکار بود پس بدهد و چون واقعاً نمی توانست آن

پول را برگرداند، آن افراد او را مجبور کردند تا با لباس زنانه به خانه برگردد. لباسی زنانه و یک جفت کفش پاشنه بلند!

صحنه درست زمانی که او به خانه می‌رسید شروع میشد.

شینگ چنگ یک لباس مخصوص آماده شده پوشیده بود. یک لباس زنجیر دار که به رنگ قرمز روشن بود و حتی با زرق و برق طلایی تیره تزئین شده بود.

وقتی لباس را پوشید و جلوی آینه ایستاد، تمام کارکنانی که او را تماشا می کردند می‌خندیدند. اگرچه شینگ چنگ لاغر بود، اما شانه‌هایش همچنان پهن بودند. علاوه بر این، موهایش کوتاه بود و از همان اول اصلاً به لباس نمی آمد. در آینه به خودش نگاه کرد و زیر خنده زد، سپس از دختر جوان بخش لباس که لباس‌هایش را کنارش مرتب می کرد پرسید: "خیلی زشت شدم؟"

در آن لحظه ژو تیانجی در وسط آرایشش بود و از آینه به او نگاه کرد و گفت: "زشت نیستی."

دختر جوان به او کمک کرد کمر لباسش را سنجاق کند و لب‌هایش را به هم فشار داد و لب‌خند زد و گفت: "با کلاه گیس خوشگل میشدین، اما الان واقعا شبیه یه پسر خانم شدین." با این حال، آن افراد در فیلمنامه فقط قصد داشتند او را تحقیر کنند، بنابراین کلاه گیس وجود نداشت..

شخصی که کنارش بود کفش‌های پاشنه بلند سایز بزرگ را که مخصوص او تهیه شده بود آورد و یک جفت جوراب ساق بلند باز نشده به او داد.

شینگ چنگ اولین بار بود اینطور لباس ها را می پوشید. در حالی که بسته بندی جوراب را به این طرف و آن طرف می چرخاند و نگاه می کرد، با نگرانی پرسید: "این اندازم میشه؟" کارکنان در حالی که به او کمک می کرد بسته بندی را باز کند، به او گفتند: "اره میشه، اینا خیلی کش میان."

در آن زمان، شینگ چنگ فقط زیر لباس شلوارک پوشیده بود. او احساس سرما و نسیمی را در نیمه پایین بدن خود احساس کرد که قبلاً هرگز آن را تجربه نکرده بود .

او روی صندلی نشست، در ابتدا می خواست جورابها را با بالا بردن پاهایش بپوشد، اما ناگهان فکر کرد که زیر لباسش کاملاً مشخص است، بنابراین دوباره خم شد تا جوراب را از پایین بپوشد.

یقه لباس زنجیر کمی گشاد بود و خودش متوجه نمی شد که وقتی خم می شد، نفر مقابلش می توانست تمام طول یقه باز را ببیند. تسمه های قرمز درست بالای استخوان های ترقوه برجسته اش آویزان شده بود، و حسی عجیب در نحوه کشیده شدن آن روی خالکوبی اش وجود داشت.

جوراب ها را تا لبه ی دامن اش بالا کشید و به دختران اطرافش گفت: "نگاه نکنید." سپس در حالی که آنها سرشان را چرخانده بودند، باسنش را کمی از روی صندلی بلند کرد و جوراب ها را بالا و تا روی شورتش کشید.



وقتی دوباره نشست، شینگ چنگ متوجه شد که ژو تیانجی که در کنارش نشسته بود، تمام مدت او را تماشا می کرد. به او لبخند زد و سرش را پایین انداخت و پاهایش را روی کفش های پاشنه بلند گذاشت.

کفش های پاشنه بلند خیلی بلند بودند. وقتی برای اولین بار آنها را پوشید، این احساس را نداشت، اما وقتی که چند قدم برداشت، متوجه شد که سخت تر از آن چیزی است که تصور می کرد. اگر مراقب نبود، احتمالاً مچ پایش پیچ می خورد.

او سعی کرد در اتاق رختکن راه برود و اتفاقی مچ پایش پیچ خورد و به پهلو افتاد. ژو تیانجی بلافاصله برای کمک به او برخاست تا اینکه روی پاهایش بلندش کرد و گفت: "مراقب باش."

شینگ چنگ با لبخند سری تکان داد. "ممنون."

خوشبختانه، زمانی که این صحنه به صورت واقعی گرفته شد، شینگ چنگ نیازی به راه رفتن در پاشنه ها برای مدت طولانی نداشت.

چیان چنگ جین با لباس زنانه به خانه بازگشت. بعد از اینکه از در عبور کرد، کفش ها را درآورد و قبل از اینکه با جوراب هایش به راه رفتن ادامه دهد، آنها را به کناری پرت کرد.

دهانش بدجور با رژ لب قرمز روشن رنگ آمیزی شده بود که از خط لبش فراتر رفته بود و او را بیچاره و خنده دار می کرد.

چیان بوچیونگ در چند روز گذشته برای یک سفر کاری از خانه رفته بود. از آنجایی که پدرش در خانه نبود، کیان کیان هم به خانه یکی از دوست هایش رفته بود. چیان چنگ جین

هم باید به خوابگاه دانشگاهش برمی گشت، بنابراین می توان گفت که تنها کسانی که در خانه بودند، نامادری او جیا لیثی و مستخدمشان که شنوایی بدی داشت بودند.

با این حال، وقتی چیان چنگ جین به خانه برگشت، صدای پیانو را شنید که از طبقه دوم می آمد. با احساس گیجی از پله ها بالا رفت و به سمت اتاق پیانوی خواهرش در طبقه دوم رفت.

هیچ یک از چراغ ها در تمام مسیر آنجا روشن نبود. چیان چنگ جین پا برهنه روی زمین قدم می زد، قدم هایش به سختی صدایی ایجاد میکردند، هنوز به اتاق پیانو نرسیده بود که ناگهان صدای پیانو قطع شد. راه افتاد و در نور مهتاب متوجه شد که در باز است، اما وقتی از شکاف در باز نگاه کرد، چیزی نمی دید. پرده های اتاق احتمالا کشیده شده بودند، زیرا داخل اتاق سیاه و سفید بود.

چیان چنگ جین در را کمی هل داد. نور ماه از شکاف می تابید و روی میچ دستش افتاد، که ناگهان دستی از تاریکی دراز شد و میچ او را گرفت و او را به داخل اتاق کشید. قبل از اینکه بتواند واکنشی نشان دهد، شخصی او را در آغوش گرفت و "لیثی" را صدا زد و لب های او را بوسید.

درست بود. شینگ چنگ با ژو تیانجی صحنه بوسه داشت. اما فقط لب هایش به لبهای شینگ چنگ فشار می آوردند و بوسه ای واقعی نبود. در تاریکی، چشمهای چیان چنگ جین گرد شد. بعد از آن، گائو های دستش را بلند کرد و با احساس موهای کوتاهش، ناگهان او را هل داد و سعی کرد فرار کند و برود، اما چیان چنگ جین با گرفتن گائو های گفت. "تو دیگه کی هستی؟"

آن دو در تاریکی دست به یقه شدند و روی زمین غلتیدند. چیان چنگ جین سعی کرد گائوهای را پایین نگه دارد و عینک گائوهای روی زمین افتاد.

درست در میانه مبارزه آنها، یک نفر چراغ راهرو را روشن کرد.

در آن نقطه، چیان چنگ جین هنوز روی گائوهای بود. هر دو با هم به سمت در چرخیدند تا جیا لیژی را ببینند که آنجا ایستاده بود.

جیا لیژی با ظاهری ترسیده فریاد زد.

چیان چنگ جین با یک دست گردن گائوهای را فشرد و با انگشت به جیا لیژی اشاره کرد و با شرارت گفت: "شما با هم رابطه دارید!"

در طول فیلمبرداری این صحنه، در حالی که شینگ چنگ با ژو تیانجی روی زمین تقلا می کرد و می غلتید، چندین بار دامن بالا رفت و پاهایش معلوم میشد و کارگردان صدا می زد که متوقف شوند و از آنها می خواست توجه کنند و حرکات خود را طوری تنظیم کنند که از از سر خوردن دامن جلوگیری کنند.

شینگ چنگ تا حدودی احساس خجالت کرد و بعد از اینکه کارگردان "کات" را گفت، بلند شد و دامنش را پایین کشید.

ژو تیانجی که روی زمین نشسته بود خندید و به او نگاه کرد و گفت: "سری بعد با پاهام سعی میکنم دامنو نگه دارم که بالا نره."

بنابراین، در برداشت بعدی، پای ژو تیانجی به شدت روی پای شینگ چنگ فشرده شد، تقریباً انگار بین پاهای شینگ چنگ گیر کرده بود، و دامن واقعاً دیگر بالا نمی رفت.



شینگ چنگ کمی حواسش به این موضوع بود، اما احساس می کرد که بیش از حد به این موضوع فکر می کند. قبلاً، او اینقدر نگران لمس یک مرد نبود، اما از زمانی که نقش جیان یوان را بازی کرد و با یانگ یومینگ همراه شد، در واقع نسبت به تماس بیش از حد صمیمی خیلی حساس تر شده بود .

علاوه بر این، فکر مداوم راجع به اینکه اجازه ندهد دامنش کنار برود هم تا حدودی حواسش را پرت می کرد و غرق شدن کامل در شخصیتش را برایش سخت می کرد. در نتیجه این صحنه قبل از کامل شدن بارها دوباره فیلمبرداری شد.

شینگ چنگ احساس کرد که لباسش در حال پاره شدن است. بعد از آن، شاتی از او که ژو تیانجی را زیر خود فشار می داد، به عنوان پیش زمینه برداشت شد، در حالی که شات اصلی واکنش یوان چیان در لحظه ای بود که در را باز میکرد.

دینگ ونشون از واکنش یوان چیان به شدت ناراضی بود و بارها این صحنه را تکرار کردند.

شینگ چنگ باید تمام تلاشش را می کرد تا خود را محکم کند تا تمام بدنش را به ژو تیانجی فشار ندهد و از چسبیدن کامل به یکدیگر خودداری کند. وقتی تمام شد، عرق تمام پشت کمرش را پوشانده بود.

وقتی از ژو تیانجی دور شد و روی زمین نشست، دست ژو تیانجی را روی پشتش حس کرد و او کف دستش را درست روی پوستش قرار داد و گفت: "انقد عرق کردی؟" شینگ چنگ به او لبخند زد.

اگرچه فیلمبرداری این صحنه شینگ چنگ را از پا درآورد، اما در پایان، یک شات از نمای نزدیک وجود داشت که دینگ ونشون را بسیار خوشحال کرد. بعد از تعجب و عصبانیت اولیه‌اش در حالی که به جیا لیژی اشاره می‌کرد و او را به خیانت متهم می‌کرد، به آرامی لبخندی زد و چشمهایش مانند درنده‌ای بود که ناگهان طعمه پیدا کرده بودند. او از عصبانیت میسوخت و از بین دندانهایش تکرار می‌کرد: "تو واقعاً پشت سر پدرم با یکی دیگه رابطه داشتی!"

و بعد از آن هم شروع به باج‌گیری از جیا لیژی و پول گرفتن از او میکرد. در غیر این صورت او درباره رابطه مخفیانه‌ی جیا لیژی با معلم پیانو کیان کیان به پدرش می‌گفت. در آن زمان، شینگ چنگ این لبخند را خودش به تنهایی اضافه کرده بود. اگرچه دینگ ونشون او را مجبور کرده بود نسخه بدون لبخند را دوباره فیلمبرداری کند، اما پس از مقایسه مکرر این دو عکس، دینگ ونشون به شینگ چنگ گفت: "شات‌ی که با لبخنده تاثیرگذارتره. کارت عالی بود."

شینگ چنگ هنوز لباس قرمز تنش بود، ارایشش به دلیل عرق بیش از حد محو شده بود، و همانطور که صورتش را پاک می‌کرد، رژ لب قرمز ناگهان شدیدتر به نظر می‌رسید. ژو تیانجی که در کنار دینگ ونشون بود و مشغول تماشای تکرار صحنه بود، گفت: "شینگ چنگ واقعاً خوبه."

دینگ ونشون سری تکان داد. "کسی که یانگ توصیه میکنه قطعاً مشکلی نداره."

"یانگ؟" ژو تیانجی با لحن کمی عجیب تکرار کرد.

با این حال دینگ ونشون متوجه نشد و قبلاً سرش را چرخانده بود تا کار دیگری انجام دهد.

شینگ چنگ دیگر به ماندن در آنجا ادامه نداد و به سمت رختکن رفت تا لباس‌هایش را عوض کند. شینگ چنگ پس از دوش گرفتن در آن شب در رختخواب دراز کشید و احساس خستگی کرد، مثل این بود که مغزش از خستگی کار نمیکرد، با این حال تلفنش را برداشت و ویبو را باز کرد.

حدس زده میشد که فیلمبرداری "قتل تصادفی" حدود دو ماه طول بکشد. تا آن موقع بیست روزی گذشته بود. هوانگ جیشین مدتها بود که آنجا را ترک کرده بود و یک دستیار برای ماندن در کنار او استخدام کرده بود. این بار یک دختر بود و نام مستعار او هوا هوا بود. وقتی هوانگ جیشین می رفت، بارها تاکید کرده بود که هوا هوا یک خانم جوان ساده لوح است. بعداً، شینگ چنگ متوجه شد که این دستیار واقعا ساده و بی دستوپا بود اما با آن سر میکرد.

از زمانی که شینگ چنگ به تیم فیلمبرداری ملحق شده بود، هر چند روز یکبار پستی در ویبو ارسال می کرد تا طرفدارانش از او باخبر باشند. برخی از آنها سلفی بودند و برخی دیگر مسائل بی اهمیت روزمره.

آن روز او با اون لباس قرمز از خودش عکس گرفته بود. او بالاتنه اش را در عکس نگرفته بود. فقط دامن قرمز، جوراب ساق بلند و کفش پاشنه بلندش مشخص بودند.

در حالی که روی تختش دراز کشیده بود، عکس را همراه با شرح زیر منتشر کرد: "مردی که لباس زنونه میپوشه!" و یک ایموجی ترسیده به آن (😱) اضافه کرد.

این پست در ویبو کمی بعد از ارسال نظرات زیادی را به خود جالب کرد.

طرفدارانی که او را دنبال می کردند همه می دانستند که او در حال فیلمبرداری یک فیلم جدید است، بنابراین او را با سؤالاتی بمباران کردند که آیا این یک سکانس برای فیلم است یا خیر.

شینگ چنگ خندید و نظرات را خواند. مدت کوتاهی پس از آن، او ژو تیانجی را دید که زیر پست ویبویش این جمله را «یه صحنه ی بوسه هم هست» کامنت کرد.

ژو تیانجی دنبال کننده های خیلی بیشتری نسبت به شینگ چنگ داشت و به سرعت باعث واکنش شدید در مقیاس بزرگتری شد تا جایی که اسم آنها در کنار هم در جستجوی داغ قرار گرفت.

شینگ چنگ کمی احساس بدی داشت و در مورد اینکه آیا باید جوابی بدهد یا نه تردید داشت، اما معلوم شد که حتی حساب رسمی فیلم "قتل تصادفی" در ویبو هم پستهای آنها را دوباره پست کرده است. بنابراین خیالش راحت شد و آن را تبلیغی برای فیلم تلقی کرد.

او نمی خواست به ژو تیانجی پاسخ دهد و فقط او را دنبال می کرد، و درست زمانی که می خواست از ویبو خارج شود، ناگهان متوجه شد که یانگ یومینگ پست او را لایک کرد است!

شینگ چنگ بلافاصله دست و پایش را گم کرد.

( نویسنده ی چیزی میخواد بگه:

یانگ یومینگ: دستم خورد!!!

راستش منم دقیق متوجه نشدم اما خب از اونجایی که یومینگ فعلا تو داستان نیست  
احتمالا نویسنده میخواست اشاره کنه که از دور حواسش به شینگ چنگ هست و حتی  
ویبوشو چک میکنه و اتفاقی دستش خورده و لایکش کرده :))) )

## فصل نود و دو

شینگ چنگ متوجه منظور یانگ یومینگ با لایک کردن پستش نشد. واضح بود که او چند  
روز از آن مرد چیزی نشنیده بود و حالا به طور غیرقابل توضیحی پست او را پسندیده بود.  
شینگ چنگ مجبور شد این اشتیاق را خفه کند که از او پرسد معنی کارش چیست. او با  
دیدن ویبو که پر از جنب و جوش شده بود نفس عمیقی کشید و ویبو را بست و در خواب  
فرو رفت درحالی که با خود فکر میکرد: "چرا باید عجله کنم تورو پیدا کنم وقتی تو کسی  
هستی که منو نادیده میگیره؟"

در نتیجه، او تازه به خواب رفته بود که ناگهان با زنگ تلفنش از خواب بیدار شد.  
وقتی شینگ چنگ دید که تماس گیرنده هوانگ جیشین است، بلافاصله عصبانی شد و تلفن  
را برداشت و داد زد: "چرا انقد دیروقت زنگ میزنی؟"

هوانگ جیشین از پشت تلفن شوکه شد و گفت: "ساعت از ده گذشته؟"  
شینگ چنگ غر زد: "قبل از ده دیر نیست؟ هر روز کلی واسه فیلمبرداری خسته میشم.  
نمیتونم ساعت ده بخوابم؟"

هوانگ جیشین متوجه نشد که چرا سرش فریاد می زنند و با گیجی گفت: "لعتی خب من از کجا بفهمم که امروز انقد زود خوابیدی؟"

شینگ چنگ نفس عمیقی کشید و سعی کرد آرام شود. "چیکار داشتی؟"

هوانگ جیشین گفت: "با ژو تیانجی صمیمی شدی؟"

"باهم داریم فیلمبرداری میکنیم، صمیمی نشدیم." شینگ چنگ با حدس زدن اینکه هوانگ جیشین به احتمال زیاد به خاطر جستجوی داغ در ویبو تماس گرفته بود، روی تخت نشست و موهایش را مالید و گفت: "مگه تو دوستای منو نمیشناسی؟"

هوانگ جیشین گفت: "خب... مهم نیست، فقط ازش فاصله بگیر و با آرامش به بازی ادامه بده."

"منظورت چیه؟" دست شینگ چنگ در حالی که از او این سوال را میپرسید متوقف شد و بی جان به پتو خیره شد.

هوانگ جیشین کمی مبهم صحبت کرد: "منظورم چیزی نیست، فقط خواستم بهت یادآوری کنم."

شینگ چنگ پرسید: "مگه این پسر ژو تیانجی مشکلی داره؟"

هوانگ جیشین گفت: "هیچ مشکلی نداره. اون ازت محبوب تره، برای همین زیاد بهش نزدیک نشو که مبادا مردم بگن که داری از شهرت اونم استفاده میکنی."

شینگ چنگ احساس کرد که او چیزی را پنهان می کند: "کسی چیزی راجش بهت گفته؟ چه خبر شده؟! از قصد نصفه نیمه حرف میزنی تا صبح خوابم نبره؟"

هوانگ جیشین لحظه ای ساکت شد. ناگهان با بی حوصلگی گفت: "بابا من از کجا بدونم؟  
یانگ یومینگ نصف شبی بهم زنگ زدو گفت اینو بهت بگم. خودت می تونی بری ارزش  
پرسی چرا؟"

شینگ چنگ یخ کرد، سپس به آرامی گفت: "قطعاً ارزش نمی پرسم."

لحن هوانگ جیشین مثل قبل بی حوصله بود. "لطفاً بهش بگو که اگه چیزی تو ذهنشه باید  
مستقیماً به خودت زنگ بزنی نه که به من بگه! شما دوتا چند سالتونه؟ دوتا گول گنده چه  
مشکلی دارین که نمیشینین راجبش صحبت کنین؟ فکر میکنی دوران دبیرستانه؟"

شینگ چنگ بلافاصله تلفن را قطع کرد.

وقتی که دوباره دراز کشید، شینگ چنگ بدون اینکه بخواهد متوجه شد که حس بهتری  
دارد. بعد از دانستن اینکه یانگ یومینگ از کسی خواسته که به او چنین چیزی را بگوید  
بیشتر از این نمی توانست بخواهد.

شینگ چنگ با آهی تا حدی آزرده خود را مجبور کرد که به یانگ یومینگ فکر نکند و  
سعی کرد توجه خود را به صحنه هایی که قرار بود روز بعد فیلمبرداری می شد پرت کند.  
بعداً کم کم دوباره احساس خواب آلودگی کرد، چشمانش را بست و چرت زد.

در پایان، او هنوز نمی دانست دقیقاً مشکل ژو تیانجی چه بود، اما می دانست که یانگ  
یومینگ کسی نیست که دوست داشته باشد در مورد کسی پشت سرش صحبت کند. اگر  
یانگ یومینگ چنین چیزی گفته بود، پس واقعاً باید چیزی در مورد این مرد ژو تیانجی  
وجود میداشت.



شینگ چنگ صحنه‌های زیادی با ژو تیانجی نداشت و آنها از اول هم ارتباط زیادی با هم نداشتند. با این حال برای چند روز متوالی بعد از آن، ژو تیانجی همه را به شام دعوت می کرد چه فیلمبرداری زود تمام میشد و چه دیر، او همه را برای یک میان وعده مهمان میکرد.

همانطور که این اتفاقات می افتاد، یوان چیان و باو کای هر دو شخصیت های سرگرم کننده ای داشتند و همه هر روز با هم غذا می خوردند و می نوشیدند و رابطه آنها کاملاً هماهنگ بود.

شینگ چنگ در واقع عاشق شرکت در این دوره‌های ها بود. اگرچه او هشدار یانگ یومینگ را به خاطر می آورد و به ندرت با ژو تیانجی به تنهایی برخورد می کرد، اما وقتی نوبت به این فعالیت‌های گروهی می رسید، هیچ راهی وجود نداشت که بتواند از او فاصله بگیرد، بنابراین تا آنجا که می توانست پیش میرفت .

حتی اگر شینگ چنگ گهگاه به کسی اطلاع نمی داد و به هتل برمیگشتو میخواست، کسی با او تماس می گرفت و از او دعوت میکرد به دوره‌های بروود.

علاوه بر این، هر چه مدت طولانی تر با یوان چیان ارتباط برقرار می کرد، بیشتر نمی توانست او را دوست نداشته باشد. او فهمید که اگرچه مهارت‌های بازیگری یوان چیان قابل توجه نیست، اما او خیلی فداکار بود. اگر کارگردان ناراضی بود و از او می خواست که یک صحنه را دوباره فیلمبرداری کند، یوان چیان هر چقدر هم که طول میکشید همکاری میکرد و هرگز نمیگفت که خسته است. اگر مجرای رابطه اش با یانگ یومینگ نبود، شینگ چنگ احساس می کرد که او و یوان چیان با هم صمیمی می شدند.

آن شب همه کباب میخوردند و یوان چیان مقدار زیادی مشروب خورد. او ابتدا بین باو کای و ژو تیانبجی نشست، اما بلند شد و بعداً به دستشویی رفت و وقتی برگشت، مستقیماً در کنار شینگ چنگ نشست.

دستش را بالا برد و شانه شینگ چنگ را گرفت. شینگ چنگ بوی تند الکلی که با عطر یوان چیان مخلوط شده بود استشمام کرد و ناگهان به خاطر آورد که یانگ یومینگ گفته بود عطر یوان چیان تاثیر عمیقی بر جای گذاشته و هنوز بوی آن را فراموش نکرده است. یوان چیان صورت شینگ چنگ را گرفت و او را وادار کرد تا به او نگاه کند و گفت: "بذار خوب نکات کنم بینم چقدر خوشگلی؟"

شینگ چنگ از ترس اینکه او مبادا حرف اضافه‌ای بزند، در چرخاندن سرش همکاری کرد و زمزمه کرد: "خانم چیان، شما مستین."

وقتی یوان چیان با دقت به صورت شینگ چنگ خیره شد، چشمهای درشتش اشک آلود و درخشان بود. او گفت: "اونقدر اام زیبا نیستی."

شینگ چنگ با صدای آهسته ای گفت: "البته، من به زیبایی شما نیستم."

یوان چیان خندید. او واقعاً کمی مست بود، اما به نظر می‌رسید که رشته‌ای از هوشیاری‌اش را حفظ کرده بود. او که به سمت گوش شینگ چنگ خم شده بود، تنها با صدایی که هر دو می‌توانستند بشنوند، گفت: "تو کسی نیست که من می‌خواهم."

شینگ چنگ نفس عمیقی کشید و به سعی کرد که خودش را با حرفهای او اذیت نکند.

در آخر، بعد از تمام شدن صحبت یوان چیان، سرش روی شانه شینگ چنگ افتاد و زمزمه کرد: "اما من پشیمونم."

شینگ چنگ در مورد آن فکر کرد، اما بازهم چیزی نگفت.

چشمان یوان چیان به کباب پز جلویش خیره شده بود، سرش روی شانه شینگ چنگ خم شده بود در حالی که در تمام مدت آهنگی را با صدای آهسته زمزمه می کرد.

شینگ چنگ دلش نیامد که او را از خود دور کند. لحظه ای بعد وقتی سرش را بلند کرد، ژو تیانجی را دید که به آن دو خیره شده بود. ژو تیانجی به محض اینکه با نگاه شینگ چنگ روبرو شد به او لبخند زد. بعد از آن، یوان چیان سرش را روی میز گذاشت و خوابید.

ژو تیانجی بلند شد و به سمت شینگ چنگ رفت و کنار او نشست و به او سیگار داد. شینگ چنگ از او تشکر کرد اما قبول نکرد و گفت: "من واقعاً سیگار کشیدنو دوست ندارم."

ژو تیانجی پرسید: "با یوان چیان صمیمی ای؟"

شینگ چنگ سرش را تکان داد. "اون مسته، احتمالاً حتی نمیدونه من کی ام."

ژو تیانجی خندید و به شانه اش دست زد و گفت: "یبار با یوان چیان یه درام بازی کردم دقیقاً اینطوری. برای بقیه دردرس درست میکنه و نمیدونه باید درست رفتار کنه، اگه احساس کردی که نمیتونی از پشش بریای بهم بگو کمکت میدم."

شینگ چنگ برای یک ثانیه حیرت زده شد و گفت: «ممنون. فکر میکنم فقط مسته، مشکلی پیش نیاد."

ژو تیانبجی همچنان کم‌رنگ لب‌خند می‌زد، با حالت ملایمش سیگاری را که شینگ چنگ چند لحظه پیش رد کرده بود در دهان گذاشت، سپس به فندک که روی یک صندلی دورتر از سمت چپ شینگ چنگ بود اشاره کرد و گفت: "میشه زحمتشو بکشی؟"

شینگ چنگ بلند شد و فندک را برداشت و درست زمانی که می‌خواست آن را به دست ژو تیانبجی بدهد، سیگار در دهان ژو تیانبجی از قبل به دستش نزدیک شده بود. او چاره‌ای جز اینکه خودش سیگار را برایش روشن کند نداشت.

فاصله بین آنها خیلی نزدیک بود. پیشانی ژو تیانبجی عملاً صورت شینگ چنگ را لمس می‌کرد. بعد از روشن شدن سیگار، او یک پک طولانی زد و قبل عقب کشیدن سرش تمام دود در دهانش را روی صورت شینگ چنگ دمید.

شینگ چنگ خیلی زیرکانه از آن طفره رفت و نگاهش را پایین آورد تا ناراحتی را در قلبش پنهان کند. سپس ژو تیانبجی فاصله بین آنها را بازگرداند و در حالی که با او چت می‌کرد سیگار می‌کشید. شینگ چنگ با صبر و حوصله با او صحبت کرد تا اینکه دینگ ونشون گفت بهتر است بروند. سپس، او و ژو تیانبجی یوان چیان را یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ بلند کردند و به بیرون رفتند.

وقتی از رستوران بیرون آمدند، ژو تیانبجی روی پیاده‌رو ایستاد و گفت: "من یوان چیانو میبرم هتل."

با این حال شینگ چنگ کاملاً به ژو تیانبجی اعتماد نداشت، و وقتی دید که یوان چیان مست شده بود، کمی نگران شد و گفت: "اگه من ببرمشون بهتره شمان میتونید زودتر برید استراحت کنید."

ژو تیانجی به او نگاه کرد و لبخند کمرنگی زد و گفت: "توام باید زود استراحت کنی."

ژو تیانجی خوش قیافه بود. مهمتر از همه، شخصیت او به طور بخصوصی محکم بود و لبخندش به راحتی تأثیر مثبتی بر جای می‌گذاشت.

تا به آن لحظه، شینگ چنگ فکر نمی‌کرد که از او خوشش نمی‌آید و فقط کمی در مقابلش محتاط بود. بنابراین، او هم لبخندی زد و گفت: "من زیاد مشروب نخوردم، مشکلی نیست."

با شنیدن این حرف، ژو تیانجی دستی را که یوان چیان را نگه می‌داشت برداشت و همزمان به آرامی شانه شینگ چنگ را نوازش کرد. "اگه چیزی شد بهم زنگ بزن."

شینگ چنگ سری تکان داد.

او از راننده خواست که یوان جیان را به هتل بفرستد، سپس با دستیارش تماس گرفت و یوان چیان را با هم به اتاقش بردند و بعد خودش رفت.

خیلی دیر بود که شینگ چنگ به اتاق خودش برگشت. او ابتدا حمام کرد، آب بدنش را خشک کرد، سپس با تنبلی به رختخواب رفت. درست زمانی که می‌خواست گوشیش را دراز کند، ناگهان زنگ خورد. تماس دریافتی شماره ناآشنا را نشان می‌دهد.

شینگ چنگ قبل از جواب دادن یک ثانیه تردید کرد. اما جواب که داد بلافاصله صدای ژو تیانجی را از طرف دیگر شنید. "برگشتی؟"

مات و مبهوت جواب داد: "برگشتم."

ژو تیانجی خندید و گفت: "پس خوبه، زود استراحت کن."

شینگ چنگ گفت: "شما ام استراحت کنین."

ژو تیانجی به آرامی گفت: "اوم، فردا صبح منتظرم باش، میبرمت صبحانه بخوریم."

شینگ چنگ بالاخره احساس کرد که در آن لحظه چیزی اشتباه است. لرز بدنش را گرفت و ناخودآگاه با دست چپش پشت دست راستش را گرفت. قبل از اینکه حتی بتواند به چیزی برای گفتن فکر کند، یک بار دیگر شنید که ژو تیانجی گفت: "شب بخیر."

از این رو، او فقط می‌توانست بگوید: "شب بخیر."

ژو تیانجی ابتدا تلفن را قطع کرد.

شینگ چنگ گوشی را از گوشش برداشت و دید که صفحه نمایش تماس محو شده و به صفحه اصلی خود برگشت. هر چه بیشتر در مورد آن فکر می‌کرد، بیشتر احساس آشفتگی می‌کرد.

او نمی‌توانست احساسی را که داشت در قالب کلمات بیان کند، اما همیشه احساس می‌کرد که انگار ژو تیانجی او را با نگاه دنبال می‌کند. مخصوصاً اینکه به او زنگ زده بود تا شب بخیر بگوید و او را به صبحانه دعوت کرده بود! همه اینها ترفندهای رایجی بود که مردها برای جلب زن‌ها استفاده می‌کردند.

اگر او یک زن بود، حتی اگر ژو تیانجی را دوست نداشت، کموبیش با رفتارهای او دست و دلش می‌لرزید. اما او یک مرد بود. برای اولین بار از زمان اولین حضورش در تمام آن سال‌ها، او از این نوع رفتار لذت می‌برد و این باعث شد برای لحظه‌ای مات و مبهوت شود.

اگرچه او با یانگ یومینگ به تخت رفته بود که البته برایش خیلی خوشحال کننده بود و هرگز نمی خواست با مرد دیگری باشد اما وقتی او برای تهدید یانگ یومینگ گفته بود که می خواهد به دنبال مرد دیگری بگردد تا یک بار با آن بخوابد دروغی بیش نبود. اگر یانگ یومینگ نبود، از نظر او، هیچ مرد دیگری جذاب تر از یک دختر نبود.

ابروهایش به هم نزدیک شده بودند و چشمانش به چپ و راست می چرخیدند. بعد از گذاشتن تلفن خود، ناگهان متوجه شد که وقتی یانگ یومینگ از طریق هوانگ جیشین به او در مورد حفظ فاصله اش با ژو تیانجی هشدار داده بود، احتمالاً به این دلیل نبود که اخلاق ژو تیانجی مشکل داشت، بلکه به این دلیل بود که او می دانست که ژو تیانجی همجنس گرا بود! با خودش فکر کرد. نکند یانگ یومینگ می ترسید که چیزی بین ژو تیانجی و او اتفاق بیافتد؟

شینگ چنگ ناگهان احساس کرد تازه قضیه را فهمیده و دوباره گوشی اش را برداشت و با اشتیاق شدید برای ارسال پیام به یانگ یانگ در وی چت و گفتن "مگه به تو ربطی داره؟" غلبه کرد و اما در نهایت منصرف شد. (:



امیدوارم که تا الان از این رمان و ترجمه لذت برده  
باشید. برای دانلود فصلهای بعدی به سایت مای انیمه  
مراجعه کنید.

آدرس سایت: [Myanim.es.ir](http://Myanim.es.ir)

کانال تلگرام: [@myanim.es](https://t.me/myanim.es)

只要那是对方想要的。

但是对神的信仰和爱意支撑他继续下去，  
他虽然心里充满了惊慌和害怕，  
就像教徒给神灵献祭，